شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۱۴ فروردین ۱۴۰۲
۱۲ رمضان ۱۴۴۴
شماره ۳۹۰۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۴۵٪	۷° ↓	۱۸° ↑
صبح	۸	ظهر	۱۵
عصر	۱۸	شب	۱۱

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۴:۵۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۵۱:۴۲
- غروب آفتاب ۱۷:۵۴:۴۵
- اذان صبح فردا ۰۳:۴۷:۰۱
- اذان مغرب ۱۸:۱۳:۰۹
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۱۳:۳۷

آشپزال*

طیاره هم از عجایب صنعتی است



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

تصدقت گردم، نقره جانم سلام علیکم.
رجای واثق داریم در این ایام نوروز بر شما خوش گذشته باشد و در کنف عنایات حضرت باری تعالی روزگار گذرانده باشید. آقاجان خوب‌اند؟
اهل و عیال، مادر، همه خوب‌اند؟ عمارت در چه حال است، نماز و روزه هایتان هم مقبول درگاه احدیت باشد ان‌شاءا....
نقره جانم، کاغذ فرستادم معذور دارم، در این مدتی که این کاغذنویسی‌ها به تأخیر افتاده بود مدتی در قصبات و شهرهای ممالک محروسه گشتیم و دیدیم و شنیدیم و تجربه اندوختیم و آموختیم، هرجا گذارمان افتاد بحمدا... رمضان پر رنگ بود و خلایق به عبادت و روزه‌داری مشغول بودند.
نوروز بود و اشجار همه پر از گل و شکوفه بودند و بعد از افطار بساتین و باغ‌ها پر می‌شد از این رعیت نازنینی که می‌آمدند و افطار کنار هم رزق حلال طیب طاهر نوش جان می‌کردند.
نقره جانم، می‌گویم این طیاره هم از عجایب صنعتی است‌ها.
نمی‌دانم شما این فقره سفر با طیاره را تجربه فرموده‌اید یا نه، فوق‌النهایه از کالسکه روسی و عثمانی بهتر است، نه غبار راه بر جبه و سبیل می‌نشیند نه تا به مقصد برسی گرده‌هایت از جا کنده می‌شود، نه حیوانی دارد که چموشی کند و گاه پهن بندازد و گاه مادیان ببیند و رم کند، رام و راهوار می‌روی سوار می‌شوی.
می نشینی توی نمره صندلی‌ات، درها را مغلق می‌کنند.
من بعد ذلک یک زوزه‌ای می‌کشد و از زمین کنده می‌شود، تمام بیوت و شوارع و چشمه و رود و قنات می‌شود قاعده یک مورچه بلکه ریزتر. در میان ابرها سیر می‌کنی و در همین اثنا هم برایت، نیم‌چاشت می‌آورند که فوق‌النهایه دل‌چسب است، یکان دستمال هم می‌دهند قدرتی خدا خیس است و وقتی دست‌ها را بر آن می‌مالی بوی خوش می‌دهد و تمیز می‌شود و انگار تازه دست شسته‌ای.
یکان کمربند هم دارد که احتیاطا باید ببندی که در تکان‌های متوقع کلهات به سقف طیاره نخورد، ما حقیقتا خودمان طیاره‌چی و راکب طیاره را ندیدیم که بفهمیم چه طرحی این غول تشنگ را می‌راند، از یکی از همان نسوان خدمتکار در طیاره هم پرسیدیم فرمودند امکان ملاقات نیست، فلذا کاغذی کوتاه نبشته از این پرواز آرام و سبک تشکر فرمودیم. حالا یک خرده پول‌هایمان را جمع کنیم حساب کتاب‌هایمان را بچینیم کنار هم، تیکت می‌گیرم یک سفر خوبی با هم می‌رویم دلی به باد بدهید، بفهمید این فرنگی جماعت همچین بی‌هنر و فن هم نیست. زیاده عرضی ندارم، باقی بقایت جانم فدایت.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس

*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

اول شخص

مردی در تبعید ابدی داستان

یادی از نادر ابراهیمی نویسنده فقید ایرانی هم‌زمان با سالروز تولدش



سادن فرخی
نویسنده

در چهاردهم فروردین ۱۳۱۵ عطاءالملک ابراهیمی پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله تبعیدی صاحب پسری سرتق شد. بلا به جان نگرفته‌ای به نام نادر که تا مشغول تحصیل در دارالفنون نشده بود هیچ سوراخی را بدون چوب رها نکرد. کنجکاوی جوانی‌اش او را به سمت رشته حقوق کشاند. دو سال دوام آورد. حوصله‌اش که سر رفت رهایش کرد و سر آخر لیسانسش را در رشته ادبیات و زبان انگلیسی گرفت. به قول خودش مدیون منید اگر فکر کنید که او تا آخر در همین رشته ماند! در همان جوانی به این نتیجه رسید که در کودکی‌اش کار درستی می‌کرده. پس مابقی عمر را نیز به هر رشته‌ای سرک می‌کشید. اگر کتاب‌های «ابن مشغله» و «ابوالمشاغل» اش را بخوانید متعجب خواهید شد که یک آدم در طول عمرش چقدر کار می‌تواند بکند از کارگری و کشاورزی بگیر تا نویسندگی و مترجمی و فیلم‌سازی مستند. فرزانه منصوری را که او هم معلم بود و مترجم، فک و فامیل برایش لقمه گرفتند. فرزانه منصوری همیشه معتقد و متذکر بود که تنها در کتاب «چهل نامه کوتاه به همسرم» مخاطب نادر بوده و الباقی شخصیت‌های عاشقانه نادر ابراهیمی‌زاده تصورات و تخیلات او هستند. نادر به دلیل دل‌بستگی‌اش به کودکان به فرزانه پیشنهاد کرد که در کنار آموزگاری کتاب‌هایی را برای کودکان ترجمه کند. خدا در و تخته را خوب به هم جفت کرده. نادر و فرزانه دست در دست یکدیگر با تأسیس مؤسسه همگام با کودکان و نوجوانان بیش از پنجاه اثر در همین حوزه بر جای گذاشتند تا جایی که عنوان ناشر برگزیده آسیا و ناشر برگزیده نخست جهان را از جشنواره‌های جهانی تصویرگری کتاب کودک دریافت کردند. نادر ابراهیمی یکی از فعالان سیاسی زمان خود بود. زبان سرخ او سر سبزش را بارها به زندان کشاند و همین امر در سال ۱۳۴۹ آغازگر مراودات و تبادل نظرهایش با روحانیون مبارز شد. درباره ابراهیمی از هرچه بگذریم و فقط به قلم عاشقانه‌اش بپردازیم کافی است، آنچه که تضاد تمام عیاری با چهره خشن سبیل چخماقی‌اش دارد. چشم بصیرت می‌خواهد دیدن آن همه عشق شعله‌ور در نگاه این مرد. عاشقانگی جاری در کلمات تمام کتاب‌هایش و لطافت سخنی که در تمام آثارش از همان قلب رئوف و مهربان و عاشق نشئت می‌گرفت. او برای امام(ره) هم عاشقانه دست به قلم شد. به قول فرزانه منصوری «سال‌های اول انقلاب همسرم من را موظف کرده بود آنچه را که در روزنامه‌ها و مجله‌ها درباره مبارزات مردم و کارهای حضرت امام(ره) خارج از کشور انجام می‌دادند از روزنامه‌ها جدا کنم و در اختیارش بگذارم. او اینها را می‌خواند و جمع‌آوری می‌کرد برای اینکه این مرد را بهتر بشناسد.» ماحصل این موضوع رمان دو جلدی «سه دیدار» است که ابراهیمی در آن روایتی متفاوت از زندگی امام(ره) را به رشته تحریر درآورده است.

شاید بتوان اوج جدیت قلم نادر ابراهیمی را در کتاب «مردی در تبعید ابدی» یافت. دینی که از باورهای پر مکاشفه ملاصدرا بر گردنش حس کرد تا نتیجه‌اش کتابت شرح زندگی‌نامه‌اش شود. این کتاب در سال ۱۳۷۵، یازده بار تجدید چاپ شد. هیچ چیز به اندازه تجربه کارهای مختلف یارای قلم یک نویسنده نیست همین هم موجب آن بود که بتواند آثاری عجیب و زیبا خلق کند. نادر ابراهیمی با خلق شیوه‌های جدید همچون هم‌خوانی تصویر و کلام و نثر شاعرانه توانست به سبک خاص خود در نویسندگی دست یابد. ابراهیمی نامی آشنا برای همه است. «آخرین عادل غرب» او را فیلم‌سازان می‌شناسند، کودکان، نقاشی‌هایش را. عاشقان از تمام جملات «یک عاشقانه آرام» او وام گرفته‌اند و نویسندگان نوپا از «لوازم نویسندگی» اش. «تأثیر تأسف‌انگیز پدربزرگ» را برای علاقه‌مندان به تخیل نوشت و «آتش‌بدون‌دود» را برای کسانی که در خواندن صبورند. آری نادر مردی در تبعید ابدی شرح و بیان بزرگ‌ترین قدرت جهان یعنی داستان بود.
ای عزیز.
راست می‌گویم.
من هرگز یک قدم جلوتر از آنجا که هستم را ندیده‌ام
قلمم را دیدم چنان که گویی بخشی از دست راست من است
و کاغذ را...

از کتاب «چهل نامه به همسرم»
ابراهیمی در عصر پنجشنبه
۱۶ خرداد ۱۳۸۷ پس از
۹ سال دست و پنجه
نرم کردن با بیماری
سرطان درگذشت.



کارتون شهر



رضا جنگی

بدون شرح...

قصه شهر

رودی از غم



سلمان نظافت‌یزدی
شاعر و روزنامه نگار

خیابان‌های شهر دل‌گیر و دل‌باز دارند. یک خیابان به چشم آدم دل‌گیر می‌آید و خیابانی دیگر حس خوشایند آشنایی به تو می‌بخشد. حس روشنی یا دیدن یک دوست پس از مدت‌ها در روزی که فکر می‌کنی چقدر جهان می‌تواند عبث باشد اما دیدن دوست معنای تازه‌ای می‌دهد به روز و روزگار و می‌ماند همچون خاطره‌ای روشن.
همه ما انگار به یک مکان و در یک زمان به تکه‌ای از شهر یا خانه‌یا یک ییلاق حس دیگری داریم. هر زمان سوزن خاطرات بیفتد روی دور یادآوری، آن خاطره توی ذهنت زنده می‌شود و انگار آن خاطره پشت یک شیشه در حال تکرار است و تو فقط می‌توانی تماشاگرش باشی.
عصرهای ۱۳ یا صبح‌های ۱۴ فروردین یکی از همین زمان‌هاست که آدم چاره‌ای ندارد می‌تواند پناه ببرد به خاطراتش تا حجم غصه پایان تعطیلات و بازگشت به صبح‌های مدرسه و اخم‌های ناظم‌های ترسناک کمی کم شود. هر غروب ۱۳ فروردین و هر صبح ۱۴ فروردین همین حس را داشت و هر سال تکرار می‌شد و اگر بخواهم روراست باشم هنوز هم با اینکه سال‌ها گذشته است همچنان زنده است.
احمدرضا احمدی شعری دارد که انگار چیزی شبیه این موقعیت‌ها را نوشته است:

«من انبوهی از این بعدازظهرهای جمعه را
به یاد دارم که در غروب آن‌ها
در خیابان
از تنهایی گریستم.
ما نه آواره بودیم، نه غریب
اما این بعدازظهرهای جمعه
پایان و تمامی نداشت
می‌گفتند از کودکی به ما
که زمان باز نمی‌گردد
اما نمی‌دانم چرا
این بعدازظهرهای جمعه باز
می گشتند.»

حالا هرسال فروردین من این شعر را زمزمه می‌کنم و برمی‌گردم به ۱۳ فروردین ۲۵ سال پیش، به دهنه‌روستای اخلمد. دو یا سه فرش دوازده‌متری پهن است، همه خانواده ما نشسته‌اند، چند نفر مشغول غذا هستند. چند نفر مشغول آماده کردن آتش هستند. چند نفر رفته‌اند دنبال هیزم و ما چند بچه هستیم که می‌خواهیم با چند سنگ جلو مسیر رودخانه‌ای که از دل روستا بیرون می‌زند را بگیریم، ما چند بچه بودیم که کمتر غمگین بودیم اما غروب که می‌شد نه می‌توانستیم جلو آب را بگیریم و نه جلوغم را.
ما به جریان همیشگی روزمره می‌باختیم، ما نمی‌توانستیم برای همیشه در دهنه روستای اخلمد پنهان شویم و هرچه تلاش می‌کردیم نمی‌توانستیم تمام مسیر از اخلمد تا مشهد که آن سال‌ها خودش یک مسافرت طولانی بود را به سؤال‌های باقی‌مانده پیک نوروزی فکر نکنیم، به مشق‌هایی که پشت گوش انداخته بودیم.

روایت روز

نهی از منکر حرام!



حسین ابراهیمی
فعال فرهنگی

یکی از صفت‌های زیبای انسانی مسئولیت‌پذیری است، مسئولیت‌پذیری در جامعه اسلامی فقط معطوف به فضای خانواده نیست، بلکه فضای عمومی جامعه را نیز فرا می‌گیرد، فضایی که چونان اکسیژنی است که همه اهل یک جامعه آن را تنفس می‌کنند و کیفیت حال همه بسته به کیفیت این هوا و این تنفس دارد. آنچه در اسلام با عنوان امر به معروف و نهی از منکر در چارچوب‌های عملی اصیل دین آمده، در جهت تحقق و تبلور همین مسئولیت‌پذیری عمومی است. اما این دستور برای دستگیری و یاری دادن یکدیگر در مسیر خیر و صلاح است نه بهانه‌ای برای مچ‌گیری و بابی برای تشفی نفس و آزار رساندن به دیگران. یکی از شرایط امر به معروف آن است که در امر و نهی مفسده و ضرری نباشد. در روایت است که پیامبر اعظم(ص) در این باره می‌فرمایند: «مَن کانَ آمِرًا بِمَعروفٍ فَلْیَکُن أمْرُهُ ذلِکَ بِمَعروفٍ. کسی که امر به معروفی می‌کند، باید این کار را با شیوه مناسبی انجام دهد.» چه بسا مؤمنانی که از رفتاری زشت در جامعه می‌رنجند و بنا بر وظیفه دینی، نهی از منکر می‌کنند ولی رفتار خود آن‌ها در نهی از منکر، بسیار زشت و ناپسند است. (تفسیر قرآن ناطق، محمد محمدی ری‌شهری) نهی از منکر که یکی از فرایض بزرگ در اسلام است اگر دور از شرایط و همراه با تعدی انجام بگیرد نه تنها حسنی ندارد که حرام است. شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می‌گوید: «بهتر اینکه ما جاهل‌ها امر به معروف و نهی از منکر نکنیم. چه منکرها که به نام امر به معروف و نهی از منکر به وجود نیامد. آگاهی و بصیرت می‌خواهد، دانایی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌خواهد تا انسان بفهمد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کند، یعنی راه معروف را تشخیص بدهد، ببیند معروف کجاست، منکر را تشخیص بدهد، ریشه منکر را به دست بیاورد.» ائمه دین فرموده‌اند: جاهل بهتر است امر به معروف و نهی از منکر نکند. چرا؟ لأنّه ما یُفسده اکثر مما یُصلحه چون جاهل هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، می‌خواهد بهتر کند بدتر می‌کند و چقدر در این زمینه مثال‌ها زیاد است. این واجب زیبای الهی متأسفانه در جامعه ما به دور از مختصات تعیین شده در دین گاهی اجرا می‌شود که این امر موجب زشت شدن چهره دین و منفور شدن نام این دستور زیبا می‌شود.

عکس روز



ضیافت رمضان در حرم رضوی

عکس: محسن بخشنده | شهرآرا

گنج زندگی

سعادت در سحرهای ماه رمضان

ماه مبارک رمضان را بستری مناسب برای تقویت باورها قرار بدهید. یکی از مواردی که به این مسئله کمک می‌کند، درک سحر است. خداوند در قرآن فرموده است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.» (آیه ۱۷/سوره سجده) هر گنج سعادت که خداداد به حافظ/از یمن دعای شب و ورد سحری بود. امام عسکری(ع) فرمودند: إنَّ الوُصُولَ إلَی اللّه ِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لا یُدرَکُ إلّا بِامتطاءِ اللَّیلِ، وصال به خداوند عزوجل سفری است که جز با مرکب راهوار شب‌زنده‌داری به دست نمی‌آید.» یعنی مرکب سریع‌السیر برای وصول می‌خواهد و بهترین مرکب شب و سحر است. از شب استفاده کنید. بی‌دلیل نیست که برپیغمبر(ص) درک سحر و نماز شب و شب‌زنده‌داری واجب بود. بی‌جهت نیست که امیرالمؤمنین(ع) وقتی آخرین اذان عمرش را گفت نگاهی به فجر کرد و خطابی به افق کرد که یک شب چشم امیرالمومنین(ع) را خفته ندیده بود. ما این را تمرین کنیم. عادت‌های خوبی که در ماه رمضان به دست می‌آوریم به سادگی از دست ندهیم. از مرکب سحر و عادت سحرخیزی بهره‌مند شویم. تصمیم جدی بگیریم که این عادت خوب کم‌رنگ نشود.

به نقل از حجت الاسلام و المسلمین مسعود عالی، کارشناس مذهبی

به قول خدا

خدای بهار هوای دل ما را دارد



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

از آن تن خشک و سخت که شاید برای هر رهگذری امید به بهار نشستنش شبیه خیال بافی بود، از آن شاخه‌های بی‌بهره از برگ و بار که دیگر نه تماشایش آدمی را به وجد می‌آورد و نه کسی به هوای دیدنش به پشت پنجره می‌آمد، از آن همه هیچ شدن که هر کسی خیال می‌کرد چه زیستن بیهوده‌ای دارد، تاب آورده و عبور کرده بود... حالا نگاهش که می‌کردی از بند بند وجودش جوانه‌ها روییده بودند. آن شاخه‌های درهم تنیده گویی که بهار را در آغوش گرفته باشند با تن‌پوشی از شکوفه‌های سپید برای هر رهگذری خودنمایی می‌کردند و طعنه بیهوده زیستن، دیگر سزاوار این همه زیبایی‌اش نبود. حالا آیینه‌ای شده بود برای هر چشمِ ناامید و خسته‌ای که تاب بازی‌های روزگار را ندارد. برای آدمیزاد که گمان نمی‌کند پس از روزهای تیره و تاریک، امید سپیدی باشد. برای هر به اندوه نشسته‌ای که گمان می‌کند روزگار همیشه بر قرار سختی و رنج است. برای هر دلمرده‌ای که زشتی‌های زندگی، طاقتش را طاق کرده و تولد زیبایی از درون رنج را دیگر باور ندارد. اما بی‌گمان آنکه از جان سختِ درختی، بهار را می‌آفریند و از تاریکی خاک زیبایی را، بدون شک هوای دل همه آدم‌ها را دارد. اوست که می‌میراند و دوباره جان می‌دهد. «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ، خدایی که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد...» (آیه ۱۹ / سوره روم)

نهج البلاغه

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد.
خدای را پاس دارد و از گناه خود بترسد.
تلاش خالص پیش فرستد و عمل صالح انجام دهد.
ذخیره سودمند بیندوزد و از حرام دوری گزیند.
تیر به نشانه زند و پاداش آخرتی بیابد.
بر هوای نفس غلبه کند، و آرزویش را تکذیب نماید.
صبر را مرکب نجات قرار دهد و تقوا را توشه پس از مرگ کند.
در راه روشن قدم نهد و ملتزم راه روشن شود.
مهلت را غنیمت داند، با عمل خود بر اجل پیشی گیرد و از عمل خود زاد و توشه بردارد.

خطبه ۷۵